

| معرفی کتاب «۱۰ راز آشباریا»

ده اصل طلایی برای شستن مغز



● عنوان: ۱۰ راز آشباریا

● نویسنده: محمدرضا نیرومند

● ناشر: قندیل نور

● تعداد صفحات: ۱۴۷

● توضیحات:

این داستان طنز دربارهٔ ۱۰ اصل طلایی مدیر یک

کمپانی غول پیکر در شهری گم شده است که

به او آموختند چگونه بی دست و پایی را کنار

بگذارد و مخ مردم را بار فرغون کند!

هرچه رسانه‌ها بگویند باور می‌کنی؟ به آن‌ها اجازه می‌دهی تو را گول بزنند و ذهنت را منحرف کنند؟ می‌دانی خیلی زود افکارت را به دست می‌گیرند و دیگر نمی‌توانی آن‌ها را کنترل کنی؟ بله! دیگر حالا حالاها باید بگردی دنبال کنترلِ ذهنت. آن را جایی قایم می‌کنند که به‌سختی بتوانی پیدایش کنی. پس زود باش. وقتش رسیده برای محافظت از خودت سدی در مقابلشان بسازی. چه راهی بهتر از اینکه از فوت‌وفن و حقه‌هایشان باخبر شوی؟

داستان کتاب

«۱۰ راز آشباریا» داستان کوهشاد کندرو است؛ روزنامه‌نگار نخبه‌ای که رئیس کندذهنش استعدادهای او را کشف نکرد

و او را اخراج کرد؛ چراکه باعث شده بود ورشکست شوند و از روزنامه‌هایشان برای پیچاندن سبزی استفاده کنند. در نتیجه کوهشاد کندرو با وجود اینکه در شأنش نبود بخواهد دنبال کار بگردد اما خیلی اتفاقی در میان نیازمندی‌های روزنامه به یک آگهی خیلی کوچک، گوشه صفحه برخورد. آگهی استخدام در شرکتی عجیب آن هم در شهری عجیب و خیالی در ناکجاآباد در آن سوی آب‌ها: شهر آشباریا.

او تبدیل به دست راست مدیرعامل شرکت، یعنی عالی‌جناب چلویی می‌شود و حالا قرار است از سر دل‌سوزی، تکنیک‌هایی را که از عالی‌جناب یاد گرفته در اختیار ما، آدم‌های ساده این سوی آب‌ها قرار دهد تا بتوانیم با

استفاده از آن‌ها موفقیت‌هایی برای خود دست‌وپا کنیم.

ده اصل طلایی برای آنکه

مخ مردم را بار فرغون کنیم

محمدرضا نیرومند، نویسنده این اثر، ۱۰ اصل طلایی را در قالب روایتی گیرا، طنزآمیز و فانتزی به مخاطب ارائه می‌دهد. در واقع هدف او بازنمایی سازوکارهای فریب و تأثیر رسانه‌ها بر افکار عمومی و آموزش مهارت تحلیل اطلاعات به مخاطبان بوده است. نویسنده درباره سیستم لوله‌کشی شهر گفته است که این سیستم استعاره‌ای از جریان اطلاعات در اینترنت و فضای مجازی است؛ جریانی که هم می‌تواند موجب آگاهی شود و هم زمینه‌ساز انحراف

فکری؛ همچنین، او در جایی اشاره کرده که در نام‌گذاری شخصیت‌ها به اصالت ایرانی، جذابیت برای مخاطبان کتاب و ارتباط معنایی با موضوع داستان توجه داشته است؛ برای مثال، نام «کرهشاد کندرو» برگرفته از شاهنامه است و در داستان نقش دستیار حاکمی ستمگر را ایفا می‌کند. در واقع «کندرو» نام پیشکار ضحاک ستمگر بوده که در غیاب او اداره امور را بر عهده داشته است؛ حال آنکه «کرهشاد کندرو» هم در داستان دست راست «عالی‌جناب چلوئی» حقه‌باز و ظالم است.

یکی از ویژگی‌های مهم این کتاب آن است که برای ارائه محتوای آموزشی به‌جای بیان خشک و یکنواخت، از قالب

تمثیلی و داستانی و همچنین تصویرگری‌های متعدد رنگی و سیاه‌سفید بهره برده است که نه‌تنها حوصله مخاطب را سر نمی‌برد بلکه درک محتوا را دوچندان می‌کند.

بخورید تا دانا شوید!

سواد رسانه‌ای یکی از موضوعاتی است که باید از بچگی یاد بگیریم. این خیلی مهم است که در دنیای بی‌کران مجازی که مرز میان حقیقت و دروغ و فریب بسیار کم‌رنگ است، بتوانیم از خودمان و روان و افکارمان محافظت کنیم. بازیچه نشویم، فریب نخوریم، کنترل نشویم. این کتاب فانتزی و سرگرم‌کننده به تقویت مهارت تحلیل، تفکر انتقادی، نگاه نقادانه و توانایی تشخیص حقیقت از فریب

در مواجهه با رسانه‌ها و اطلاعات می‌پردازد. این اثر که بازتابی از دنیای واقعی امروز است، به توضیح تکنیک‌هایی مانند روایت‌سازی دروغ، سوءاستفاده از تیت‌های تحریف‌کننده، جابه‌جا کردن اولویت‌ها، دوقطبی‌سازی، برچسب‌زنی، مغالطه مسموم‌کردن چاه، مارپیچ سکوت و مسائل دیگری که مخاطب هر روز در رسانه‌ها با آن مواجه است، پرداخته و درباره آن‌ها آگاهی داده است.

برشی از متن کتاب

اما اهمیت تیت‌رژوها روزی برایم روشن‌تر شد که مأمورانِ سنگ‌دلِ دولتِ رئیسِ دوغی قصدِ تعطیل‌کردنِ کارخانهٔ باسابقه سوسیسی‌سازیِ چلویی را داشتند؛ آن‌هم به دلایلِ

بی‌اهمیتی مثل استفاده از گوشت خرماهی و گربه‌ماهی به‌جای گاوماهی! اما درایت تیترجوها در آن روز مشکل را به‌کلی برطرف کرد.

داستان از این قرار بود که روز پلمب شدن کارخانه، کارگرهای آن برای اعتراض به موضوع پشت درِ کارخانه تجمع کرده بودند. در آن ماجرا به‌خاطر شدتِ آفتابِ سرِ ظهر، نوزده نفر از کارگرها خون‌دماغ شدند. از قضای روزگار، یک پیرمرد رهگذرِ بخت‌برگشته هم که پشت جمعیت معترضان گیر کرده بود، به‌خاطر دیررسیدن به خانه و نخوردن به‌موقع داروهایش سگته کرد و مرد. خبر این اتفاق‌ها در چلوجوی آن روز منتشر شد؛ اما عنوانی که تیترجوها برای این ماجرا

جویدند، این بود:

بیست کشته و زخمی در جریان اعتراض کارگران به تعطیلی
یک واحد صنعتی! کارگران با صورتهای خونی به خانه
برگشتند.

همین تیر کار خودش را کرد و دوغی مجبور شد به خاطر
فشار مردم که او را ظالم و آدمکش معرفی کرده بودند،
مجدداً کارخانه را بازگشایی کند و اینگونه با تدبیر
عالیجناب، حيله‌های او خنثی شد و کارگران مجدداً به
کارهایشان برگشتند.